

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

محمد شریف منصور

۱۲ اگست ۲۰۲۲



محمد شریف منصور

زندگینامه حکیم ابوالقاسم فردوسی

بخش دوم

حکیم برای سرایش شاهنامه رنج بسیاری برد و حدود سه دهه از عمر پربار خود را به این کار اختصاص داد. پیش از آن که فردوسی شاهنامه را به اتمام برساند پسر جوان او درگذشت و این مصیبت، ضربه سختی بر فردوسی وارد آورد:

مرا سال بگذشت بر شصت و پنج

نه نیکو بود، گر بیازم به گنج

مگر بهره گیرم من از پند خویش

براندیشم از مرگ فرزند خویش

مرا بود نوبت، برفت آن جوان

ز دردم منم، چون تنی بی روان [۱]

با این وجود فردوسی به کار خود ادامه داد و در سال ۴۰۰ هجری قمری شاهنامه را به پایان رساند:

سرآمد کنون قصه یزدگرد

به ماه سفندار مد روز ارد

ز هجرت شده پنج هشتاد بار

به نام جهان داور کردگار [۲]

حکیم پس از اتمام شاهنامه، آن را به سلطان محمود غزنوی تقدیم کرد اما سلطان محمود که یکی از دشمنان سرسخت اسماعیلیان بود احتمالاً به خاطر گرایش فردوسی به مذهب اسماعیلیه پادشاه در خوری به حکیم نداد و حکیم با ناامیدی دربار سلطان را ترک کرد. حکیم در شاهنامه به پیروی خود از دین خرم اشاره کرده است:

اگر زندگانی بماند دیرباز

بر این دین خرم بمانم دراز [۳]

احتمالاً منظور حکیم از دین خرم، همان مذهب اسماعیلیه است. خواجه نظام الملک هم شیعه و اسماعیلیه را یکی دانسته است و همچنان اصول دین خرم را با مذهب اسماعیلیه یکی می دانست:

در روزگار معتصم بوسعید جنابی خروج کرد در بحرین و لحسا و آن مردمان را به مذهب شیعه که ما باطنی خوانیم دعوت کرد... [۴]

به هر وقتی که خرم دینان خروج کرده اند باطنیان با ایشان یکی بوده اند و ایشان را نیرو داده اند که اصل هر دو مذهب یکی است. [۵]

چنان که در سطرهای بعد خواهیم دید شیخ ابوالقاسم گرگانی اجازه نداد که پیکر حکیم را در قبرستان مسلمانان به خاک بسپارند زیرا به گفته گرگانی، حکیم فردوسی رافضی بوده است. رافضی نامی است که اهل سنت روی اهل تشیع گذاشته بودند و اهل تشیع هم به فرقه های متعددی تقسیم می شوند و در میان این فرقه ها، مخالفت اهل سنت با فرقه اسماعیلیه به مراتب بیشتر از فرقه های دیگر بوده است، می توان گفت که منظور گرگانی از رافضی، اسماعیلی بوده است، دولت شاه سمرقندی هم در تذکرة الشعراء رافضی را با اسماعیلیه یکی دانسته و می نویسد که فردوسی را به اسماعیلی بودن متهم کردند و سلطان محمود از او خواست که از مذهب خود برگردد:

[فردوسی] التفات به ایاز که از جمله خاصان بود نمیکرد و ایاز از این معنی تافته شد و از روی معادات در مجلس خاص به عرض سلطان رساند که فردوسی رافضی است... خاطر سلطان از این سبب بر فردوسی متغیر شد روزی او را طلب کرده از روی عتاب با وی گفت: تو قرمطی [=اسماعیلی] هستی اکنون دستور می دهم که تو را در زیر پای فیل بیندازند تا درس عبرتی بشود برای تمام قرمطی ها. فردوسی پاسخ داد که من قرمطی نیستم بلکه اهل سنت و جماعت هستم. سلطان فرمود... تو را بخشیدم به شرط آن که از این مذهب برگردی... [۶]

به هر حال چنان که نوشته اند سلطان پاداشی ناچیزی به فردوسی داد که این کار او کدورتی میان حکیم و سلطان به میان آورد و فردوسی هم در مقابل، سلطان را هجو کرد. می گویند سلطان در مورد پاداشی که باید در قبال سرودن شاهنامه به فردوسی می داد با درباریان مشورت کرد و اکثر آن ها هم که جمعی متعصب بودند محمود را ترغیب کردند که پاداش زیادی به فردوسی ندهد و سلطان هم پذیرفت و پاداشی در حدود بیست [۷] و یا شصت هزار درم [۸] به فردوسی دادند. فردوسی که سخت از این کار برآشفته بود با آن پول به حمام رفت و پس از شست و شوی خود، جامی نوشیدنی نوشید و بخشی از آن پول را به حمامی داد و بخشی از آن را به نوشیدنی فروش! و از آنجا که می دانست سلطان محمود از این کار او تا چه اندازه ناخشنود خواهد شد آن شهر را ترک کرد و به جایی دیگر پناه برد و هجو نامه ای هم در مورد سلطان محمود نوشت که بیت هائی از آن را با هم می خوانیم:

بسی سال بردم به شهنامه رنج

که تا شاه بخشد مرا تاج و گنج [۹]

مرا غمز کردند کان پر سخن

به مهر نبی و علی شد کهن

گر از مهر ایشان حکایت کنم

چو محمود را صد حمایت کنم

پرستار زاده نیاید به کار

وگر چند باشد پدر شهریار

چون اندر تبارش بزرگی نبود

نیارست نام بزرگان شنود

به دانش نبد شاه را دستگاه

وگر نه مرا برنشاندی به گاه [۱۰]

فردوسی در سال ۴۱۶ هجری قمری رخ در نقاب خاک کشید. پس از وفات فردوسی، از یکی از علمای توس به نام ابوالقاسم گرگانی خواستند که امامت نماز جنازه حکیم را بپذیرد اما او قبول نکرد و پاسخ داد که فردوسی در مدح زردشتیان شعرهایی سروده است و به همین دلیل نماز خواندن بر جنازه او روا نیست [۱۱] و به خاطر این که فردوسی به گفته او رافضی بود اجازه نداد که جنازه آن حکیم بزرگ را در قبرستان مسلمانان به خاک بسپارند و مردم هم بناچار جسد حکیم را در باغ خودش به خاک سپردند. [۱۲] گفته می شود سلطان محمود چند سال بعد از آن که فردوسی ناامید از حضور او رفت از کار خود پشیمان شد و پول زیادی برای فردوسی فرستاد اما فردوسی پیش از دریافت آن پول درگذشت، آورندگان پول خواستند که آن پول را به خواهر [۱۳] و یا دختر حکیم بسپارند اما آن بانوی بلند همت پول را نگرفت و پاسخ داد: به آن نیازی ندارم.

سلطان محمود هم دستور داد که با آن پول برای مسافران کاروانسرائی بسازند و ابوالقاسم گرگانی را هم تبعید کنند.

[۱۴]

پایان

منابع:

- ۱- شاهنامه فردوسی، (بر اساس نسخه ژول) به کوشش پرویز اتابکی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، کتاب چهارم، ص ۲۱۱۸
- ۲- همان ص ۲۲۷۴
- ۳- شاهنامه فردوسی، ک اول، ص ۳۸۴
- ۴- سیاست نامه، خواجه نظام الملک، به تصحیح محمد قزوینی، انتشارات کتابفروشی زوار، ص ۲۴۷
- ۵- همان، ص ۲۵۲
- ۶- تذکرة الشعراء، دولتشاه سمرقندی، به تصحیح ادوارد براون، انتشارات اساطیر، ص ۵۲
- ۷- چهار مقاله، احمد بن علی نظامی سمرقندی، به تصحیح محمد قزوینی و کوشش محمد معین، چاپخانه بریل، ص ۷۸
- ۸- تذکرة الشعراء، ص ۵۳
- ۹- تذکرة الشعراء ص ۵۳
- ۱۰- چهار مقاله، ص ۷۹
- ۱۱- تذکرة الشعراء، ص ۵۴
- ۱۲- چهار مقاله، ص ۸۱
- ۱۳- تذکرة الشعراء ص ۵۴
- ۱۴- چهار مقاله، ص ۸۱